

بفرزند بزرگوار پیچ و جبه نقل حل در خود احساس نمیکردم و چون خواب سے رفتم
 صدای تسبیح و تلیل و تمجید حق سبحانه و تعالی از شکم خود می شنیدم و عاقبت در ترسان میشدم
 و چون بیدار شدم صدای نفسی شنیدم و چون آن فرزند سعادت مند از من متولد شد
 دستمای خود را بر زمین گذاشت و سر مطهر خود را بسوی آسمان بلند کرد و لبهای
 مبارکش حرکت میکرد و سخن میگفت که من نمی فهمیدم در آن ساعت حضرت امام موسی
 به نزد من آمد و گفت که گوار اباد ترا ای بنجمه کرامت پروردگار تو پس آن فرزند
 سعادت مند را در جامه سفیدی بپوشیدم و با آنحضرت دادم در گوش راستش اذان
 نماز گفت و در گوش چپش اهل قامت گفت و آب فرات تولید و کامش را با آن آب
 برداشت پس دست من داد و فرمود که بگیر این را نه این بقیه خداست در زمین
 و حجه خداست بعد ازین فصل الخطاب آورده که ولادت آنحضرت در مدینه
 روز پنجشنبه یازدهم ربیع اول سنه یکصد و پنجاه و سه هجری بعد وفات
 حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علی بنیاء و علیه بیخ سال و نزد علمای امامتیه
 در تاریخ ولادت آنحضرت اختلاف است و روز ولادت را بعضی پنجشنبه
 و بعضی جمعه گفته اند و این بابو یسند معتبر روایت کرده است موفی فصل الخطاب
 و کلینی ولادت آنحضرت در سال صد و چهل و هشتم ذکر کرده است و بعضی یازدهم
 ماه ذیحجه صد و پنجاه و سه گفته اند و شیخ طبرسی روز جمعه یازدهم ماه ذیقعد از
 سال مذکور گفته است هذا ما قالوا فی فصل الخطاب عن الموسی الکاظم انه قال روایت

در بیان آنکه این کتاب است از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که در آنجا نوشته اند که من در آنجا
 در آنجا نوشته اند که من در آنجا نوشته اند که من در آنجا نوشته اند که من در آنجا
 در آنجا نوشته اند که من در آنجا نوشته اند که من در آنجا نوشته اند که من در آنجا

در آنجا نوشته اند که من در آنجا نوشته اند که من در آنجا نوشته اند که من در آنجا
 در آنجا نوشته اند که من در آنجا نوشته اند که من در آنجا نوشته اند که من در آنجا

۲۶۵

در آنجا نوشته اند که من در آنجا نوشته اند که من در آنجا نوشته اند که من در آنجا
 در آنجا نوشته اند که من در آنجا نوشته اند که من در آنجا نوشته اند که من در آنجا
 در آنجا نوشته اند که من در آنجا نوشته اند که من در آنجا نوشته اند که من در آنجا

در آنجا نوشته اند که من در آنجا نوشته اند که من در آنجا نوشته اند که من در آنجا
 در آنجا نوشته اند که من در آنجا نوشته اند که من در آنجا نوشته اند که من در آنجا
 در آنجا نوشته اند که من در آنجا نوشته اند که من در آنجا نوشته اند که من در آنجا

خود را از خلافت عزل کنم و امامت را بتو گذارم و با تو بیعت کنم حضرت فرمود که
 اگر خلافت را خدا بر اسی تو قرار داده است ترا جائز نیست که بدگیری بخشی
 و خود را از آن معزول کنی و اگر خلافت از تو نیست ترا اختیار آن نیست
 که بدگیری تفویض کنی مومن گفت یا ابن رسول شد لازم است که این را
 قبول کنی حضرت فرمود که بر رضای خود هرگز قبول نخواهم کرد و تا مدت دو ماه این
 سخن در میان بود و چند آنکه او مبالغه میکرد و حضرت چون غرض میداشت
 امتناع میفرمود چون مومن از قبول خلافت آنحضرت مایوس گردید گفت
 هرگاه که خلافت ماقبول نیکنی پس ولایت عهده من اختیار کن که بعد از من خلافت
 با تو باشد حضرت فرمود که چه بزرگوارم مرا خبر داری خدا از رسولی که پیش از تو
 از دنیا بیرون خواهد رفت و مرا بسم خواهد گشت و بر من ملائکه زمین خواهند گشت
 و در زمین غربت در سپیدی بارون رشید مدفون خواهیم شد هرگاه که حضرت را
 خبر کرد فرمود قبول می کنم بشرطیکه کسی را نصب نکنم و احدی را عزل ننمایم
 و رسمی ایر هم نزنم و احدی امری نکنم و از دور به بیاطاعت نظر نکنم
 مومن باین شرط از آنحضرت راضی شد پس حضرت ندی بسوی آسمان
 برداشت و گفت خداوند انومیدانی که مرا گمراه کرد و بضرورت این امر را
 اختیار کردم پس مرا موافقه کن چنانچه موافقه نکردی دو بنده پیغمبر خود
 یوسف و دانیال را در جنگا میک قبول کردند ولایت از جانب پادشاهان

بیت رسول که چون گفت با تو بیعت کنم و امامت را بتو گذارم و با تو بیعت کنم حضرت فرمود که اگر خلافت را خدا بر اسی تو قرار داده است ترا جائز نیست که بدگیری بخشی و خود را از آن معزول کنی و اگر خلافت از تو نیست ترا اختیار آن نیست که بدگیری تفویض کنی مومن گفت یا ابن رسول شد لازم است که این را قبول کنی حضرت فرمود که بر رضای خود هرگز قبول نخواهم کرد و تا مدت دو ماه این سخن در میان بود و چند آنکه او مبالغه میکرد و حضرت چون غرض میداشت امتناع میفرمود چون مومن از قبول خلافت آنحضرت مایوس گردید گفت هرگاه که خلافت ماقبول نیکنی پس ولایت عهده من اختیار کن که بعد از من خلافت با تو باشد حضرت فرمود که چه بزرگوارم مرا خبر داری خدا از رسولی که پیش از تو از دنیا بیرون خواهد رفت و مرا بسم خواهد گشت و بر من ملائکه زمین خواهند گشت و در زمین غربت در سپیدی بارون رشید مدفون خواهیم شد هرگاه که حضرت را خبر کرد فرمود قبول می کنم بشرطیکه کسی را نصب نکنم و احدی را عزل ننمایم و رسمی ایر هم نزنم و احدی امری نکنم و از دور به بیاطاعت نظر نکنم مومن باین شرط از آنحضرت راضی شد پس حضرت ندی بسوی آسمان برداشت و گفت خداوند انومیدانی که مرا گمراه کرد و بضرورت این امر را اختیار کردم پس مرا موافقه کن چنانچه موافقه نکردی دو بنده پیغمبر خود یوسف و دانیال را در جنگا میک قبول کردند ولایت از جانب پادشاهان

سینه او را زخمی کردند که در آن روز دو ماه این سخن در میان بود و چند آنکه او مبالغه میکرد و حضرت چون غرض میداشت امتناع میفرمود چون مومن از قبول خلافت آنحضرت مایوس گردید گفت هرگاه که خلافت ماقبول نیکنی پس ولایت عهده من اختیار کن که بعد از من خلافت با تو باشد حضرت فرمود که چه بزرگوارم مرا خبر داری خدا از رسولی که پیش از تو از دنیا بیرون خواهد رفت و مرا بسم خواهد گشت و بر من ملائکه زمین خواهند گشت و در زمین غربت در سپیدی بارون رشید مدفون خواهیم شد هرگاه که حضرت را خبر کرد فرمود قبول می کنم بشرطیکه کسی را نصب نکنم و احدی را عزل ننمایم و رسمی ایر هم نزنم و احدی امری نکنم و از دور به بیاطاعت نظر نکنم مومن باین شرط از آنحضرت راضی شد پس حضرت ندی بسوی آسمان برداشت و گفت خداوند انومیدانی که مرا گمراه کرد و بضرورت این امر را اختیار کردم پس مرا موافقه کن چنانچه موافقه نکردی دو بنده پیغمبر خود یوسف و دانیال را در جنگا میک قبول کردند ولایت از جانب پادشاهان

۲۷۹

سینه او را زخمی کردند که در آن روز دو ماه این سخن در میان بود و چند آنکه او مبالغه میکرد و حضرت چون غرض میداشت امتناع میفرمود چون مومن از قبول خلافت آنحضرت مایوس گردید گفت هرگاه که خلافت ماقبول نیکنی پس ولایت عهده من اختیار کن که بعد از من خلافت با تو باشد حضرت فرمود که چه بزرگوارم مرا خبر داری خدا از رسولی که پیش از تو از دنیا بیرون خواهد رفت و مرا بسم خواهد گشت و بر من ملائکه زمین خواهند گشت و در زمین غربت در سپیدی بارون رشید مدفون خواهیم شد هرگاه که حضرت را خبر کرد فرمود قبول می کنم بشرطیکه کسی را نصب نکنم و احدی را عزل ننمایم و رسمی ایر هم نزنم و احدی امری نکنم و از دور به بیاطاعت نظر نکنم مومن باین شرط از آنحضرت راضی شد پس حضرت ندی بسوی آسمان برداشت و گفت خداوند انومیدانی که مرا گمراه کرد و بضرورت این امر را اختیار کردم پس مرا موافقه کن چنانچه موافقه نکردی دو بنده پیغمبر خود یوسف و دانیال را در جنگا میک قبول کردند ولایت از جانب پادشاهان

در جنگا میک قبول کردند ولایت از جانب پادشاهان

در زمان خود خداوند احمدی نیست مگر حمد تو و ولایتی منی باشد مگر از جانب تو پس
 توفیق ده که دین ترا بر پا دارم بدرستی که تو نیکو مولائی و نیکو یاورى پس مخزون گویان
 ولایت عهد را از مامون قبول کرد و مامون روز دیگر مجلس عظیم ترتیب داد و کرسی
 برای آنحضرت در سپه سوارى گرسی خود گذاشت و جمیع کابر و اشراف و سادات و علمای
 جمع کرد اول سپر خود عباس را امر کرد که با حضرت بیعت کرد بعد از او سایر مردم
 بیعت کردند و جوهر بسیار ب مردم بخشید و مواهب یکساله لشکر ایشان رسانید و در آن
 و شعر را امر کرد که قصاید خود را در شان آنحضرت بگویند و جوهر بسیار بایشان داد و روس
 منابر و مناظیر و وجوه و نایب و در راهم را بنام نامی لقب گرامی آنحضرت مزین گردانید
 و مردم را امر کرد که سیاه پوشی که برعت نبی عباس بود ترک کنند و جامه های سبز بپوشند
 و یک دختر ام حبیب را با آنحضرت عقد کرد و دختر دیگر ام افضل را با امام محمد تقی علیه السلام
 نام زد کرد و دختر حسن بن علی را برای خود تزویج نمود و همیشه در یک روز بود چون
 دید که روز بروز انوار علم و کمال و آثار رفعت و جلال آن برگزیده ایزد متعال
 بر مردم ظهور میشود و محبت آنحضرت در دل های ایشان بیشتر جا میگردد تا آنکه حدود
 سینه پر کینه اش مشتعل گردید و در مقام تمسیر و دفع آنحضرت درآمد روایت است
 که هرگاه بیعت آنحضرت منعقد گشت در روز عید آمد مامون بان حضرت گفت که بر آن
 نواز سوار شو تا نماز و خطبه برای مردمان بخوانند حضرت فرمود که تو میدانی که
 من با تو شرط کرده ام که از دور و بی واسطه حکومت نظر کنم مرا از نماز عید و خطبه

در زمان خود خداوند احمدی نیست مگر حمد تو و ولایتی منی باشد مگر از جانب تو پس
 توفیق ده که دین ترا بر پا دارم بدرستی که تو نیکو مولائی و نیکو یاورى پس مخزون گویان
 ولایت عهد را از مامون قبول کرد و مامون روز دیگر مجلس عظیم ترتیب داد و کرسی
 برای آنحضرت در سپه سوارى گرسی خود گذاشت و جمیع کابر و اشراف و سادات و علمای
 جمع کرد اول سپر خود عباس را امر کرد که با حضرت بیعت کرد بعد از او سایر مردم
 بیعت کردند و جوهر بسیار ب مردم بخشید و مواهب یکساله لشکر ایشان رسانید و در آن
 و شعر را امر کرد که قصاید خود را در شان آنحضرت بگویند و جوهر بسیار بایشان داد و روس
 منابر و مناظیر و وجوه و نایب و در راهم را بنام نامی لقب گرامی آنحضرت مزین گردانید
 و مردم را امر کرد که سیاه پوشی که برعت نبی عباس بود ترک کنند و جامه های سبز بپوشند
 و یک دختر ام حبیب را با آنحضرت عقد کرد و دختر دیگر ام افضل را با امام محمد تقی علیه السلام
 نام زد کرد و دختر حسن بن علی را برای خود تزویج نمود و همیشه در یک روز بود چون
 دید که روز بروز انوار علم و کمال و آثار رفعت و جلال آن برگزیده ایزد متعال
 بر مردم ظهور میشود و محبت آنحضرت در دل های ایشان بیشتر جا میگردد تا آنکه حدود
 سینه پر کینه اش مشتعل گردید و در مقام تمسیر و دفع آنحضرت درآمد روایت است
 که هرگاه بیعت آنحضرت منعقد گشت در روز عید آمد مامون بان حضرت گفت که بر آن
 نواز سوار شو تا نماز و خطبه برای مردمان بخوانند حضرت فرمود که تو میدانی که
 من با تو شرط کرده ام که از دور و بی واسطه حکومت نظر کنم مرا از نماز عید و خطبه

در زمان خود خداوند احمدی نیست مگر حمد تو و ولایتی منی باشد مگر از جانب تو پس
 توفیق ده که دین ترا بر پا دارم بدرستی که تو نیکو مولائی و نیکو یاورى پس مخزون گویان
 ولایت عهد را از مامون قبول کرد و مامون روز دیگر مجلس عظیم ترتیب داد و کرسی
 برای آنحضرت در سپه سوارى گرسی خود گذاشت و جمیع کابر و اشراف و سادات و علمای
 جمع کرد اول سپر خود عباس را امر کرد که با حضرت بیعت کرد بعد از او سایر مردم
 بیعت کردند و جوهر بسیار ب مردم بخشید و مواهب یکساله لشکر ایشان رسانید و در آن
 و شعر را امر کرد که قصاید خود را در شان آنحضرت بگویند و جوهر بسیار بایشان داد و روس
 منابر و مناظیر و وجوه و نایب و در راهم را بنام نامی لقب گرامی آنحضرت مزین گردانید
 و مردم را امر کرد که سیاه پوشی که برعت نبی عباس بود ترک کنند و جامه های سبز بپوشند
 و یک دختر ام حبیب را با آنحضرت عقد کرد و دختر دیگر ام افضل را با امام محمد تقی علیه السلام
 نام زد کرد و دختر حسن بن علی را برای خود تزویج نمود و همیشه در یک روز بود چون
 دید که روز بروز انوار علم و کمال و آثار رفعت و جلال آن برگزیده ایزد متعال
 بر مردم ظهور میشود و محبت آنحضرت در دل های ایشان بیشتر جا میگردد تا آنکه حدود
 سینه پر کینه اش مشتعل گردید و در مقام تمسیر و دفع آنحضرت درآمد روایت است
 که هرگاه بیعت آنحضرت منعقد گشت در روز عید آمد مامون بان حضرت گفت که بر آن
 نواز سوار شو تا نماز و خطبه برای مردمان بخوانند حضرت فرمود که تو میدانی که
 من با تو شرط کرده ام که از دور و بی واسطه حکومت نظر کنم مرا از نماز عید و خطبه

معاف دار مامون گفت که مرا منظور الطهارت بزرگی و فضل آنحضرت است تا بدلمای
 مردمان اطمینانی حاصل گردد و از قدر و منزلت و رفعت و جلال آنحضرت واقف شوند
 قبول نمی فرمود تا مباحثه بسیار بطول کشید و مامون بسیار بالجاج و زاری پیش آمد
 تا چارحضرت فرمود که اگر معاف داری بهتر و اگر معاف نینداری پس بیرون خواهم آمد
 بسوی مصالی عید خانیچه بیرون می آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله مامون گفت
 بهر طوریکه بنحاط شریف بیاید تشریف فرما شود امر کرد بنجادمان و غلامان لشکر
 که پدر حضرت علی موسی الرضا حاضر شوند مردمان در راه با وسقف با و زنان و طفلان
 جمع شدند و منتظر خروج آنحضرت بودند و سواران همه بر آسپان خود با سوار شده
 ایستاده بودند تا آفتاب طلوع کرد و آنحضرت غسل فرمود و جامه پوشید
 و دستار سفید بر سر مبارک بست و یکطرف شکر آن بر سینه کینه خود گذشت
 و خشبو مالید و عصا در دست گرفت و بموالیان حکم فرمود که شاهم غسل کنید و جامه
 بپوشید همه را بجا آوردند پس راه رفته بیرون فرمود بعد از دو سه گام
 ایستاده شد و سر خود را بسوی آسمان برداشت و گفت الله اکبر الله اکبر مولیان
 همه نیز گفتند و هرگاه که غلامان و غلامان و لشکر یان مامون آنحضرت را با نیحال
 مشاهده کردند بر زمین افتادند آنحضرت بر در ایستاد و تکبیر گفت و همه مردمان
 تکبیر گفتند راوی میگوید که بنظر امی آمد که در دیوار زمین و آسمان آب میزند
 آنحضرت را و تمام اهل مرد در گریه و زاری و آه و ناله و بیقراری در آمدند

خداوند رسول منجی مومنان است که با او سوار شد و با او سوار شد و با او سوار شد
 خداوند رسول منجی مومنان است که با او سوار شد و با او سوار شد و با او سوار شد
 خداوند رسول منجی مومنان است که با او سوار شد و با او سوار شد و با او سوار شد

در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
 در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
 در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است

این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
 این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
 این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است

در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
 در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
 در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است

کلام پاک و پند و اندرز
 او عطا و در اندیشه و کلام
 نزل نمود که در آنجا
 کلام پاک و پند و اندرز
 او عطا و در اندیشه و کلام
 نزل نمود که در آنجا

و این خبر به مامون رسید فضل بن سهل که وزیر و مشیر او بود می گفت که اگر امام علی
 موسی رضا علیه السلام بمصلی عید بعین حال خواهد رفت خداوندی که چه فتنه بر پا گردد
 و چه هنگامه شود دایمی ترسم که چگونه بسلامت خواهد ماند پس مامون یکی از خواص
 خود را بخدمت حضرت فرستاد که من آنحضرت را تکلیف دادم و در مشقت و محنت
 انداختم و دوست ندارم که با آنحضرت مشقتی و ریختی برسد آنحضرت مزاجت خود
 فرماید و بمصلی عید تشریف نه برد کسیکه همیشه نماز عید میکرد و بدستور با مردمان
 خواهد کرد پس حضرت سوزه را خود طلب فرمود و پوششیده سوار شد و جهت
 بخانه نمود پس مختلف شدند مردمان در این روز و انتظام نیافت امر ایشان در
 نماز عید نیز ترجمه فی فضل الخطاب آنحضرت از جمله اولیائست که تصرف در درجات
 و مراتب بکانت و در اکرامات بعید و بیکران لیکن قطره از بحر ذخاری آریم از آنجمله
 است که بعد از آنکه مامون آنحضرت را ولیعهد خویش ساخت هرگاه که آنحضرت
 تشریف فرما بملاقات وی شدی عاجزان و خادمانش استقبال آنحضرت کردند
 و پرده را که بر در مراکس مامون آویخته بودی بالا برداشتند تا آنحضرت در آمدی
 و آخر الامر بموجب تقابل بیکه اصحاب نفیس و هو ابا ارباب صدق و صفاییدارند
 نرفته از جناب آنحضرت پیدا کردند و با یکدیگر اتفاق نمودند که بعد ازین بر عده
 محمود استقبال نکنند و پرده را بر ندارند چون دیگر بار حضرت تشریف آورد
 ایشان که نشسته بودند در اختیار جفتند و استقبال آنحضرت کردند و پرده را

در این خبر به مامون رسید فضل بن سهل که وزیر و مشیر او بود می گفت که اگر امام علی
 موسی رضا علیه السلام بمصلی عید بعین حال خواهد رفت خداوندی که چه فتنه بر پا گردد
 و چه هنگامه شود دایمی ترسم که چگونه بسلامت خواهد ماند پس مامون یکی از خواص
 خود را بخدمت حضرت فرستاد که من آنحضرت را تکلیف دادم و در مشقت و محنت
 انداختم و دوست ندارم که با آنحضرت مشقتی و ریختی برسد آنحضرت مزاجت خود
 فرماید و بمصلی عید تشریف نه برد کسیکه همیشه نماز عید میکرد و بدستور با مردمان
 خواهد کرد پس حضرت سوزه را خود طلب فرمود و پوششیده سوار شد و جهت
 بخانه نمود پس مختلف شدند مردمان در این روز و انتظام نیافت امر ایشان در
 نماز عید نیز ترجمه فی فضل الخطاب آنحضرت از جمله اولیائست که تصرف در درجات
 و مراتب بکانت و در اکرامات بعید و بیکران لیکن قطره از بحر ذخاری آریم از آنجمله
 است که بعد از آنکه مامون آنحضرت را ولیعهد خویش ساخت هرگاه که آنحضرت
 تشریف فرما بملاقات وی شدی عاجزان و خادمانش استقبال آنحضرت کردند
 و پرده را که بر در مراکس مامون آویخته بودی بالا برداشتند تا آنحضرت در آمدی
 و آخر الامر بموجب تقابل بیکه اصحاب نفیس و هو ابا ارباب صدق و صفاییدارند
 نرفته از جناب آنحضرت پیدا کردند و با یکدیگر اتفاق نمودند که بعد ازین بر عده
 محمود استقبال نکنند و پرده را بر ندارند چون دیگر بار حضرت تشریف آورد
 ایشان که نشسته بودند در اختیار جفتند و استقبال آنحضرت کردند و پرده را

کلام پاک و پند و اندرز
 او عطا و در اندیشه و کلام
 نزل نمود که در آنجا
 کلام پاک و پند و اندرز
 او عطا و در اندیشه و کلام
 نزل نمود که در آنجا

بیالاداشتند چون حضرت تشریف برون برد با یکدیگر گفتند این چه بود که ما کردیم و دیگر
اتفاق کردند که باز این چنین هرگز نگنند اتفاقاً روزی حضرت تشریف آورد و برخاستند
و سلام کردند اما در برداشتن پرده توفقی نمودند خدا تعالی با وی برنگیخت که آن
پرده برداشت پیش از آنکه ایشان بر میداشتند چون حضرت بدرون درآمد آن باو
ساکن شد باز چون قصد بیرون آمدن فرمود باز آن باو برخاست و آن پرده را
بیالاداشت آنجا که چون آنرا دیدند گفتند هر که را خدا تعالی عزیزتر گرداند همگی بر
خواری نمیتوانند کرد تفریق تشار و تمل من تشار بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر
و از آنجمله آنست که جلیل ابن عباسی که از شعرائی فصیح العصر بود گوید که من قصیده
مدار من را در مدح اهل بیت گفتم و پیش آنحضرت بروم آنحضرت در خراسان و بعد
مامون بود چون آن قصیده بران حضرت خواندم تحسین کرد و فرمود که این را
پیش من بچسب و دیگر بخوان مگر آنکه من گویم و این خبر به مامون رسید مرا طلب کرد و
واحوال من پرسید و گفت قصیده مدار من آیات را بخوان من تعال که دم گفتم که
آنحضرت را حاضر گفتم حضرت تشریف آورد و مامون گفت یا ابا الحسن و عجل را از
قصیده مدار من آیات پرسیدم بخوانند حضرت فرمود ای جلیل بخوان آن قصیده
را خواندم مامون استخوان کرد و پنجاه هزار در هم بمن داد و آنحضرت نیز همین
عطا فرمود عرض کردم یا سیدی میخواهم که مرا از جامه های خود چیزی
عطا فرمائی تا کفن من باشد پیراهنی که در بدن مبارک داشت عطا فرمود و مسقر

بیاورد سلام از ائمه علیهم السلام و در روز وفات آنحضرت در روز وفات آنحضرت در روز وفات آنحضرت

و آن روز که آن حضرت در روز وفات آنحضرت در روز وفات آنحضرت در روز وفات آنحضرت

در روز وفات آنحضرت در روز وفات آنحضرت در روز وفات آنحضرت در روز وفات آنحضرت

فصل اول در بیان فضیلت و ولادت
ایمانی بنی سوره بنی مکه بنی کعبه بنی حرام بنی
ابن علی بن ابی طالب و صلوات الله علیهم
وعلیٰ اولادهم و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب

کدران قصیده چون یابین بیت رسید که	
وقبہ بعقد النفس ز کیتہ	قصص الرحمن بالفرقات
حضرت ابامریض فرمود کہ ای و جیل بدین موضع بیت دیگر الحاق کنم کہ قصیده تو آن تمام شود گفت بل یا ابن رسول اللہ فرمود شعر	
وقبہ بطوسن النائمین	التحت علی الاشارة بالفرقات
و جیل پر سید کہ این قبر کہ خواهد بود یا ابن رسول اللہ فرمود کہ قبر من زود باشد کہ طوس محل آمد شد و دوستان اہل بیت شود ہر کہ مر از یارت کند درین غربت بامن باشد و در درجہ من روز قیامت و از آنجا آنت کہ بلی از اہالی بناج گفتم کہ رسول خدا را در خواب دیدم کہ بناج تشریف آورده و در مسجدیکہ فرودی آیند فرود آمدہ است پیش وی رفتم و سلام کردم در نظر وی طبعی بود از برگ خرابا فتم پراز خرمای تر رسول خدا کنی زان خرابامن داد بشم و ہم ہفتہ بود تعبیر خیان کردم کہ بعد و ہر خرابا سانے خواہم زیست چون بعد از بست روز شنیدم کہ حضرت امام رضا علیہ السلام در ان مسجد فرود آمدہ است فی الحال بخدمت او شتافتم ویرا در ہمان موضع کہ رسول خدا را دیدہ بودم یا فتم طبعی بر ہمان صفت پیش وی نادہ سلام کردم جواب داد مرا نزدیک خود خواند و کنی از خرابامن داد بشم و آنم ہفتہ خواب بود گفتم یا ابن رسول اللہ خرابا پیشتر ازین میخواہم فرمود اگر رسول خدا بیشتر جو میداد من ہم نیز می دادم و از آنجا آنت قطع طریق تلاجرے سا در راہ کرمان برگزیدند	

در بیان فضیلت و ولادت
ایمانی بنی سوره بنی مکه بنی کعبه بنی حرام بنی
ابن علی بن ابی طالب و صلوات الله علیهم
وعلیٰ اولادهم و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب

در بیان فضیلت و ولادت
ایمانی بنی سوره بنی مکه بنی کعبه بنی حرام بنی
ابن علی بن ابی طالب و صلوات الله علیهم
وعلیٰ اولادهم و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب

من قال لا اله الا الله...
 في يومنا هذا...
 لا اله الا الله...
 في يومنا هذا...

وردمان دیرا پراز برفت کردن زبان وی از کار برفت چنانکه آسانی سخن نیست
 چون به خراسان رسید شنید که حضرت امام رضا علیه السلام و الشاد زینشاپور است
 با خود گفت که وی این بیت نبوت است پیش وی روم شاید که این را علاحی تواند
 کرد شب در خواب دیدم که پیش امام رضا آدم و طلب شفاعت کردم فرمود که
 بستان کوفی و معترض و آرزای آب ترکن و دو سه بار در دهان گیر که شقایابی از
 خواب بیدار شدم و اعتبار نکردم چون به نیشاپور رسیدم حضرت امام رضا چون
 رفته بود و در بعضی رباطها نزول کردم بعد از آن بخدمت حضرت رفتم و قصه
 خود را باز گفتم و ذکر خواب نکردم حضرت امام رضا فرمود که در وی تو همان است
 که در خواب با تو گفته بودم گفت یا ابن رسول الله میخواهم که دیگر بار بشنوم فرمود که
 بستان قدری کوفی و معترض و آب ترکن و دو سه بار در دهان گیر که شقایابی
 اشخصی خوان کرد و شقایافت و از آنجا آفت ابو اسمعیل سندی گوید که بخدمت حضرت
 امام رضا علیه السلام در آدم و یک کلمه عزی نمیدانستم بر آنحضرت بیعت سند و سلام گفتم
 آنحضرت بمان گفت جواب داد و بعد از آن سوالات کردم زبان سندی وی زهمه
 بهمان زبان جواب گفت چون بیرون آدم عرض کردم که من زبان عزی نمیدانم
 دعا کن خدا تعالی مرا بدانش آن ملهم گرداند دست مبارک بر لبهای من مالید
 فی الحال بزبان عزی سخن گفتن آغاز کردم و از آنجا آفت که راوی گوید غربت حج کردم
 جاری من برای من حامد را ترتیب کرده بود که در آن احرام بندم چون احرام بندم

این سخن را شنیدم...
 از آنجا آفت...
 در آنجا آفت...
 از آنجا آفت...
 در آنجا آفت...

من قال لا اله الا الله...
 في يومنا هذا...
 لا اله الا الله...
 في يومنا هذا...

در خاطر من دفعه پیدا شد که احرام در ثوب بلجم پارچه ریشمی جائز است یا نه ترک آن
 کردم و هائمه دیگر پوشیدم چون بگه رسیدم بسوی حضرت امام رضا علیه السلام کتابت
 کردم و همراه آن چیزها با حضرت فرستادم و فراموش کردم که در آنجا از وی سوال کنم
 که در ثوب بلجم جامه از جامه است احرام جائز است یا نه با وجود آنکه در خاطر داشتم
 پندار بر نیامد که قاصد آمد و جواب مکتوب من آورد و در آخر آن نوشته که هیچ
 باک نیست اگر محرم جامه بلجم پوشد **شعر**

اولیا اطفال حق اند اسے پسر | اماضی وغائبی بس یا خبر
 و از آنجمله آنست که راوی گوید روزی با حضرت امام رضا در باغی بودم و آن حضرت
 سخن میگفتم ناگاه عصفوری آمد و خود را پیش آن حضرت بر زمین انداخت و باهاست کرد
 اضطرابی نمود حضرت امام رضا فرمود که میدانی که این عصفور چه میگوید گفتم الله
 و رسول و این رسول اعلم فرمود که میگوید در خانه من ماری در آمده است و میخواهد که
 فرزندان مرا بخورد و بر خیز و باین خانه در آئی و آن مار را بکش بر خاتم و آن
 خانه در آمدم دیدم که ماری گرد آن خانه میگردد و ویرا بگشتم و از آنجمله آنست
 که چون مامون بروی عرض خلافت کرد او قبول نمی فرمود و این استدعا تا مدت
 دو ماه کشید و مبالغه از حد گذشت و بوحید دست پیدا نمود پس قبول کرد
 و در آن فصلی نوشت در آخر آن ثبت کرد بالجفر و الجامعه میلان علی ضد
 ذلک و ما ادری ما یقول لی و لا یکن ان الحكم اللہ یقصر الحق و هو خیر الفاصلین لکن

عده ای که کسی در ثوب بلجم پارچه ریشمی جائز است یا نه ترک آن
 کردم و هائمه دیگر پوشیدم چون بگه رسیدم بسوی حضرت امام رضا علیه السلام کتابت
 کردم و همراه آن چیزها با حضرت فرستادم و فراموش کردم که در آنجا از وی سوال کنم
 که در ثوب بلجم جامه از جامه است احرام جائز است یا نه با وجود آنکه در خاطر داشتم
 پندار بر نیامد که قاصد آمد و جواب مکتوب من آورد و در آخر آن نوشته که هیچ
 باک نیست اگر محرم جامه بلجم پوشد **شعر**

عده ای که کسی در ثوب بلجم پارچه ریشمی جائز است یا نه ترک آن
 کردم و هائمه دیگر پوشیدم چون بگه رسیدم بسوی حضرت امام رضا علیه السلام کتابت
 کردم و همراه آن چیزها با حضرت فرستادم و فراموش کردم که در آنجا از وی سوال کنم
 که در ثوب بلجم جامه از جامه است احرام جائز است یا نه با وجود آنکه در خاطر داشتم
 پندار بر نیامد که قاصد آمد و جواب مکتوب من آورد و در آخر آن نوشته که هیچ
 باک نیست اگر محرم جامه بلجم پوشد **شعر**

عده ای که کسی در ثوب بلجم پارچه ریشمی جائز است یا نه ترک آن
 کردم و هائمه دیگر پوشیدم چون بگه رسیدم بسوی حضرت امام رضا علیه السلام کتابت
 کردم و همراه آن چیزها با حضرت فرستادم و فراموش کردم که در آنجا از وی سوال کنم
 که در ثوب بلجم جامه از جامه است احرام جائز است یا نه با وجود آنکه در خاطر داشتم
 پندار بر نیامد که قاصد آمد و جواب مکتوب من آورد و در آخر آن نوشته که هیچ
 باک نیست اگر محرم جامه بلجم پوشد **شعر**

عده ای که کسی در ثوب بلجم پارچه ریشمی جائز است یا نه ترک آن
 کردم و هائمه دیگر پوشیدم چون بگه رسیدم بسوی حضرت امام رضا علیه السلام کتابت
 کردم و همراه آن چیزها با حضرت فرستادم و فراموش کردم که در آنجا از وی سوال کنم
 که در ثوب بلجم جامه از جامه است احرام جائز است یا نه با وجود آنکه در خاطر داشتم
 پندار بر نیامد که قاصد آمد و جواب مکتوب من آورد و در آخر آن نوشته که هیچ
 باک نیست اگر محرم جامه بلجم پوشد **شعر**

ادب السلام از من باشد چنانچه در حدیث آمده است که هر که با من سلام کند من او را صد بار عفو می کنم و هر که با من سلام کند من او را صد بار عفو می کنم و هر که با من سلام کند من او را صد بار عفو می کنم

مثل ست امیرالمؤمنین و رضاه و الله یصنئ وایاه و از آنجمله آنست که حضرت امام رضا فرمود که چون مرا از مدینه طلبیدند عیال پریشان خود را جمع کردم و خبر شهادت خود را با ایشان دادم و گفتم که من ازین سفر معاودت نخواهم کرد اکنون تیغزین قیام نمایند و بر من زاری کنید و آب حسرت از دیده خود بیاری پس هر یک از البیت خود را در دوح نمودم و دوازده هزار درهم برایشان قسمت کردم و گفتم هرگز بسوئے شما معاودت نخواهم کرد و این آخرین ملاقات ماست قال فصل الخطاب وکان الرضا سود اللون کابیه الکاکم و فی الانساب ایضا الرضا علی بن موسی الرضا کان من اهل العلم و الفضل مع شرف النسب و التحلل فی روایتی عن و اسنه در انساب ذکر کرده که حضرت امام رضا علم و اقرب بسیار و فضائل بسیار و شرف نسب با کمال داشت و خلل در روایات از آن حضرت از خلل روایات است اگر از تفات و عدول بسند صحیح حدیثی از آن حضرت در روایتی از ابا بکر کرام و اجداد عظام ثابت شود بالراس و العین مقبول و عمل بران واجب و لازم است

در حدیث آمده است که هر که با من سلام کند من او را صد بار عفو می کنم و هر که با من سلام کند من او را صد بار عفو می کنم و هر که با من سلام کند من او را صد بار عفو می کنم

شعر

انچه ثابت شود بقول ثقات	که محمد علیه الف صلوات
داد امان به موجب آن	واجب آمد با نزمان ایسان

فصل در بیان ثقات آنحضرت

توفی آخریوم من سنه ثلاث و مائتین و قد سم فی مائمه الزمان و استقی فی تاریخ الامم النیافض

ادب السلام از من باشد چنانچه در حدیث آمده است که هر که با من سلام کند من او را صد بار عفو می کنم و هر که با من سلام کند من او را صد بار عفو می کنم و هر که با من سلام کند من او را صد بار عفو می کنم

و في الرضا مسموماً فمسن في الحجة وقيل الثالث عشر من ذي القعدة سنة ثلاث و مائتين
 وقيل في آخر يوم من صفر سنة اثنين و مائتين بمدينة طوس و صلى عليه المأمون و دفنه
 الصق قبر امير الرشيد و كان سبب فائته على اهل كل عباد اكثر منه و قيل بل قتل
 مسموماً و فاته آنحضرت در ولايت بوده است و قبر و مزار در خانه حميد
 بن فحطبه طائي است در قبر که در ان هارون رشيد است روز جمعه است و يكم
 رمضان سنة دو صد و دو و وفات يافت و در تاريخ يافعي پنجم ذيقعدة و نيز بعضي
 سيزدهم ذيقعدة سنة دو صد و سه و نيز بعضي آخراه صفر وفات يافت و حضرت
 را در انار و انگور زهر دادند چنانچه در شواهد الهوت از ابو صلت آورده که
 مأمون غلام خود را به طلب آن حضرت فرستاد و حضرت بر مأمون در آمد
 در پيش مأمون طلبقماي ميوه نمانده بودند و خوشه انگور در دست داشت
 و بخورد چون ويرا بيدار از جاي خود بر جست و پرامعا نقه کرد و بر ميان چشم
 وي بوسه داد و ويرا به نشاند و آن خوشه انگور را بود داد و گفت يا ابن
 رسول زين انگور خوب تر انگور ديده رضا فرمود که انگور نيکوتر بشت باشد
 پس مأمون گفت که اين انگور بخور رضا فرمود که مرا معاف دار مأمون مبالغه کرد
 و گفت ما را مسموميداري و آن خوشه را بستد و بعضي از ان بخورد و ديگر بار به صفا
 داد و سه دانگ آنحضرت از ان بخورد و و بينداخت و برخواست مأمون گفت
 يکجا ميروي فرمود که بانجا که فرستادي پس در سر خود آمد و وفات يافت و مأمون

در کتاب التمام في تاريخ اهل البيت
 و في الرضا مسموماً فمسن في الحجة وقيل الثالث عشر من ذي القعدة سنة ثلاث و مائتين
 و في آخر يوم من صفر سنة اثنين و مائتين بمدينة طوس و صلى عليه المأمون و دفنه
 الصق قبر امير الرشيد و كان سبب فائته على اهل كل عباد اكثر منه و قيل بل قتل
 مسموماً و فاته آنحضرت در ولايت بوده است و قبر و مزار در خانه حميد
 بن فحطبه طائي است در قبر که در ان هارون رشيد است روز جمعه است و يكم
 رمضان سنة دو صد و دو و وفات يافت و در تاريخ يافعي پنجم ذيقعدة و نيز بعضي
 سيزدهم ذيقعدة سنة دو صد و سه و نيز بعضي آخراه صفر وفات يافت و حضرت
 را در انار و انگور زهر دادند چنانچه در شواهد الهوت از ابو صلت آورده که
 مأمون غلام خود را به طلب آن حضرت فرستاد و حضرت بر مأمون در آمد
 در پيش مأمون طلبقماي ميوه نمانده بودند و خوشه انگور در دست داشت
 و بخورد چون ويرا بيدار از جاي خود بر جست و پرامعا نقه کرد و بر ميان چشم
 وي بوسه داد و ويرا به نشاند و آن خوشه انگور را بود داد و گفت يا ابن
 رسول زين انگور خوب تر انگور ديده رضا فرمود که انگور نيکوتر بشت باشد
 پس مأمون گفت که اين انگور بخور رضا فرمود که مرا معاف دار مأمون مبالغه کرد
 و گفت ما را مسموميداري و آن خوشه را بستد و بعضي از ان بخورد و ديگر بار به صفا
 داد و سه دانگ آنحضرت از ان بخورد و و بينداخت و برخواست مأمون گفت
 يکجا ميروي فرمود که بانجا که فرستادي پس در سر خود آمد و وفات يافت و مأمون

در کتاب التمام في تاريخ اهل البيت
 و في الرضا مسموماً فمسن في الحجة وقيل الثالث عشر من ذي القعدة سنة ثلاث و مائتين
 و في آخر يوم من صفر سنة اثنين و مائتين بمدينة طوس و صلى عليه المأمون و دفنه
 الصق قبر امير الرشيد و كان سبب فائته على اهل كل عباد اكثر منه و قيل بل قتل
 مسموماً و فاته آنحضرت در ولايت بوده است و قبر و مزار در خانه حميد
 بن فحطبه طائي است در قبر که در ان هارون رشيد است روز جمعه است و يكم
 رمضان سنة دو صد و دو و وفات يافت و در تاريخ يافعي پنجم ذيقعدة و نيز بعضي
 سيزدهم ذيقعدة سنة دو صد و سه و نيز بعضي آخراه صفر وفات يافت و حضرت
 را در انار و انگور زهر دادند چنانچه در شواهد الهوت از ابو صلت آورده که
 مأمون غلام خود را به طلب آن حضرت فرستاد و حضرت بر مأمون در آمد
 در پيش مأمون طلبقماي ميوه نمانده بودند و خوشه انگور در دست داشت
 و بخورد چون ويرا بيدار از جاي خود بر جست و پرامعا نقه کرد و بر ميان چشم
 وي بوسه داد و ويرا به نشاند و آن خوشه انگور را بود داد و گفت يا ابن
 رسول زين انگور خوب تر انگور ديده رضا فرمود که انگور نيکوتر بشت باشد
 پس مأمون گفت که اين انگور بخور رضا فرمود که مرا معاف دار مأمون مبالغه کرد
 و گفت ما را مسموميداري و آن خوشه را بستد و بعضي از ان بخورد و ديگر بار به صفا
 داد و سه دانگ آنحضرت از ان بخورد و و بينداخت و برخواست مأمون گفت
 يکجا ميروي فرمود که بانجا که فرستادي پس در سر خود آمد و وفات يافت و مأمون

دوون حال است که بعضی از اینها
دوون حال است که بعضی از اینها
دوون حال است که بعضی از اینها
دوون حال است که بعضی از اینها
دوون حال است که بعضی از اینها

و غلامان وی بر در بودند در آمدند گریان و اندوگین گریان میدریدند و طلبا پنجه
بر سر می زدند و مامون میگفت و اسیداه نجات کب یا سیداه بعد از آن به تکفین و
و تخمین مشغول شدند و امر کرد تا بخضر قبر وی اشتغال نمایند در آن موضع حاضر شدم
هر چه رضا فرموده بود همه ظاهر شد و نزد علماء اما میله شهر در تاریخ شهادت
آنحضرت ماه صفر گفته اند و بعضی چهاردهم و بعضی روز شنبه هفتم گفته و به روایت
محمد بن سنان و دیگران سال دو است هجری بود و بعضی سال دو است و یکم نیز گفته اند
و ماه را بعضی هفتم و بعضی غره ماه رمضان نیز گفته اند و بعضی بیست و سیوم ماه و بعضی
گفته اند و این بابویه از ابراهیم بن عباس روایت کرده است که جمیع آنحضرت
در پنجم ماه رمضان سال دو است و یکم بود در اول سال دو است و یکم مامون
ام صبیبه دختر خود را با آنحضرت تزویج نمود و در باره رجب سال دو است و سیوم
آنحضرت را به زهر شهید کرد پس ابن بابویه گفته است که صحیح آنست که وفات آنحضرت
در روز جمعه بیست و یکم ماه مبارک رمضان دو است و سیوم هجرت واقع شد و از
عمر شریف آنحضرت چهل و نه سال و شش ماه گذشته بود باید بزرگوار خود است و نه
سال و دو ماه زندگانی کرد و ایام اما قش بیست سال و چهار ماه بود و بسند دیگر
روایت کرده است که وفات آنحضرت در صفر سال دو است و سیوم بود و در آنوقت
عمر شریفش پنجاه و دو سال و روبرو روایتی دیگر پنجاه و پنج سال و اما قالوا علیه مبارک
آنحضرت کان سود اللون یعنی رنگ مبارکش بلبل سیاهی بود بزرگ پدر بزرگوار خود

هون او در قیامت سعادتمند است
هون او در قیامت سعادتمند است
هون او در قیامت سعادتمند است
هون او در قیامت سعادتمند است
هون او در قیامت سعادتمند است

۴۹

دوون حال است که بعضی از اینها
دوون حال است که بعضی از اینها
دوون حال است که بعضی از اینها
دوون حال است که بعضی از اینها
دوون حال است که بعضی از اینها

در یافتن کباب کوبن که کار دارم...
اوستی عارفانه بین هر کسی که در این دنیا...

حضرت موسی کاظم چنانچه نقل است که روزی برای غسل در حمام تشریف آورد و حمامی
آنحضرت را نشانده برآید سبب غسل میازار رفته اتفاقاً در آنوقت شخصی دیگر
در آمد و خواست که غسل کند حضرت را نشسته دید خیال کرد که حمامی است گفت بر خیز و مرا
غسل ده حضرت برخواست و غسل میداد چونکه واقف از طریق غسل نبود آن شخص بر
حضرت غضب و عقده می نمود و نامش را می گفت حضرت می فرمود که من با واقف ام
مرا عفو فرمائید درین اثنا حمامی آمد و گفت که این علی موسی رضا است آنکس ترسان و
گرزان بر قدم حضرت افتاد و عفو تقصیرات خواست حضرت فرمود که این همه از جانب
خداست چرا در ما علامتی ننهاد که هر که و به مرا می شناخت و آنحضرت پانچ پیر بود
محمد و حسن و جعفر و ابراهیم و حسین و عقب او از فرزندان بجز از فرزند زید گوشت
محمد تقی کس نیست

باب پنجم در بیان احوال امام عباد معدن ارشاد حجة الاقطاب والاوتاد حضرت امام ابو جعفر محمد بن علی جواد

اسم مبارک آنحضرت محمد بود و کینت مشهورش ابو جعفر رضی الله عنه است چونکه نام
آنحضرت موافق حضرت امام محمد باقر علیه السلام بود لهذا آنحضرت را ابو جعفر ثانی
گفته اند و بعضی ابو علی نیز گفته اند و متروک است و اشتهر القاب تقی و جواد است
و مختار و محبتی و مرتضی و قانع و عالم و القاب دیگر نیز گفته اند

ولادت موقور السعادت آنحضرت

کباب کوبن که کار دارم...
اوستی عارفانه بین هر کسی که در این دنیا...
کتابت بیست و پنج روز...
نظیر آن در دنیا پیدا نمی شود...

در این کتاب...
کتابت بیست و پنج روز...
نظیر آن در دنیا پیدا نمی شود...

این مختصر است از آنکه در روز جمعه روز نهم ماه مبارک رمضان
 در سال ۱۰۱۷ هجری قمری در مدینه منوره در خانه امیرالمؤمنین
 علی بن ابی طالب (علیه السلام) ولادت یافت. مادر آنحضرت ام ولد
 نام داشت که در آن زمان در مدینه منوره ساکن بود.

روز جمعه ده روز از حجب گذشته سنه یکصد و نود و پنج هجری و مادر آنحضرت ام ولد
 بوده است و نام وی خیزران و قیل ریخته و قیل کن من اهل الماریه القطیبه نزد علما
 امامیه شهر است که روز ولادت آنحضرت جمعه بوده است پانزدهم ماه مبارک رمضان
 یا نوزدهم و شیخ طوسی از عباس روایت کرده است که ولادت آنحضرت در دهم
 ماه مبارک حجب بوده است و دعای که از ناحیه مقدس حضرت صاحب الامر بر او
 فی الجمله شهادت بر حقیقت این قول میدهد و مکان ولادتش با اتفاق مدینه طیب است
 و مادر آنحضرت ام ولد بود که او را سکینه میگفتند و بعضی خیزران و ریخته نیز
 گفته اند و شهر است که ثوبیه بوده است و بعضی مزلیه نیز گفته اند و مر ویست
 که در اهل بیت ماریه مادر ابراهیم فرزند رسول خدا صلوات الله علیه و آله وسلم بوده است
 و اما قالوا در ولادت حضرت امام علی موسی الرضا علیه السلام عقب از حضرت امام محمد تقی
 علیه السلام مانده زیرا که حضرت امام علی موسی الرضا علیه السلام را او پسر بود که با
 نام موسی است و دیگر آنحضرت علیه السلام و یک دختر فاطمه بود از موسی عقب مانده
 و از کمال علم و ادب و فضلی که از حضرت امام محمد تقی علیه السلام داشت در صغر سن
 مامون مشغول و مے شد و دختر خود ام الفضل را بزنی بوسی داد و همراه آنحضرت
 بمدینه روان ساخت و هر سال هزار هزار درهم بوی فرستادی و بعد وفات
 پدر خود حضرت امام موسی الرضا علیه السلام در سن چهارده سالگی در بعضی زکوچه ها
 بغداد با جمعی از کودکان ایستاده بود اتفاقا مامون بقصد شکار بیرون رفت گذری

که این مختصر است از آنکه در روز جمعه روز نهم ماه مبارک رمضان
 در سال ۱۰۱۷ هجری قمری در مدینه منوره در خانه امیرالمؤمنین
 علی بن ابی طالب (علیه السلام) ولادت یافت. مادر آنحضرت ام ولد
 نام داشت که در آن زمان در مدینه منوره ساکن بود.

این مختصر است از آنکه در روز جمعه روز نهم ماه مبارک رمضان
 در سال ۱۰۱۷ هجری قمری در مدینه منوره در خانه امیرالمؤمنین
 علی بن ابی طالب (علیه السلام) ولادت یافت. مادر آنحضرت ام ولد
 نام داشت که در آن زمان در مدینه منوره ساکن بود.

این مختصر است از آنکه در روز جمعه روز نهم ماه مبارک رمضان
 در سال ۱۰۱۷ هجری قمری در مدینه منوره در خانه امیرالمؤمنین
 علی بن ابی طالب (علیه السلام) ولادت یافت. مادر آنحضرت ام ولد
 نام داشت که در آن زمان در مدینه منوره ساکن بود.

بر آنجا افتاد همه کوکان از سر راه برگزیدند و حضرت امام محمد تقی جواد علیه السلام بر مائی خود ایستاده بود چون مامون نزدیک رسید ویرا دید و چون سبحانه و تعالے ویرا در ولما قبولی عظیم داده بود مامون ایستاد و پرسید که ای کودک تو چرا با کوکان دیگر از سر راه رفتی بر فور جواب داد که ای مامون راه تنگ نیست که از رفتن خود بر تو کشاده گردم و مرا جریمه نیز نبود که از ترس بگریزم و حسن ظن من تو است که نه جریمه زار هیچ کس نرسانی مامون را صورت و تکلم آن حضرت بنهایت خوش آمد پرسید که نام تو چیست فرمود که محمد پرسید که فرزند کیستی فرمود که فرزند امام رضا علیه السلام بر پدر آنحضرت ترحم و ترضی کرد و بجانبی که میرفت روان شد و با خود باز مائی شکاری داشت چون از عمارات بیرون رفت باز سے رایر تدروی سرداد و آن باز غائب شد و بعد از دیری از هوا فرود آمد مای خود همچنان بمبار گرفته مامون سخت متعجب گردید مای بیست خود گرفته باز گفت و بموضع رسید که حضرت امام محمد تقی سابقا با کوکان ایستاده بود همچنان کوکان از راه یکسو شدند و حضرت ایستاده ماند چون مامون نزدیک آنحضرت رسید گفت ای محمد حضرت فرمود لبیک پرسید این چه چیز است در دستم فرمود ان الله تعالی بشفیته فی بحر قدره سمی کا صغارا بعد با بذات المملوک فنجرون سلازله اهل بیت النبوت چون مامون این سخن شنید تعجب نمود بسیار بوسی زگریت و گفت ای بنت ابن الرضا علیه السلام حق و انعام و احسان نسبت به تو که داشت مضامعت ساخت و چنین روایت کنند که امام الفضل به پدر خود مامون زدنیه شکایت نوشت

و تمام آنرا که او را در آنجا...
 و تمام آنرا که او را در آنجا...
 و تمام آنرا که او را در آنجا...

و تمام آنرا که او را در آنجا...
 و تمام آنرا که او را در آنجا...
 و تمام آنرا که او را در آنجا...

و تمام آنرا که او را در آنجا...
 و تمام آنرا که او را در آنجا...
 و تمام آنرا که او را در آنجا...

و تمام آنرا که او را در آنجا...
 و تمام آنرا که او را در آنجا...
 و تمام آنرا که او را در آنجا...

از بوی آن بوی ندامت که جلالت را بر وی حرام کنم می باید که بعد از این مثال این سخنان بن گوئی و نه نویسی هاز کلمات قدسیه آنحضرت است ان قال لعالم بالنظم والمعین له والراضی به شرکاء یعنی عمل کننده ظلم و کسیکه مددگار ظالم و راضی بنظم باشد همه با شریک اند و ظلم یعنی ظالم و معین و راضی و همه ستگراند و فرمود یوم العدل علی الظالم اشد من یوم الجور علی المظلوم روز عدل و انصاف یعنی روز قیامت بر ظالم سخت تر است از روز ظلم او بر مظلوم و فرمود العلماء غیر بار بکثرة الجهال بنیم یعنی علماء و فضلا و خوا اند زیرا که جهلایان ایشان بسیارند و فرمود الصبر علی المصیبه مصیبه علی الشامت یعنی صبر کردن بر مصیبت در پنج است بر کسیکه بگروه دیگره شادی میکند آیات

که حضرت امام محمد تقی بر من سریه گرفته است و زن خواسته است مامون در جواب نوشت که ترا بهائی آن بوی ندامت که جلالت را بر وی حرام کنم می باید که بعد از این مثال این سخنان بن گوئی و نه نویسی هاز کلمات قدسیه آنحضرت است ان قال لعالم بالنظم والمعین له والراضی به شرکاء یعنی عمل کننده ظلم و کسیکه مددگار ظالم و راضی بنظم باشد همه با شریک اند و ظلم یعنی ظالم و معین و راضی و همه ستگراند و فرمود یوم العدل علی الظالم اشد من یوم الجور علی المظلوم روز عدل و انصاف یعنی روز قیامت بر ظالم سخت تر است از روز ظلم او بر مظلوم و فرمود العلماء غیر بار بکثرة الجهال بنیم یعنی علماء و فضلا و خوا اند زیرا که جهلایان ایشان بسیارند و فرمود الصبر علی المصیبه مصیبه علی الشامت یعنی صبر کردن بر مصیبت در پنج است بر کسیکه بگروه دیگره شادی میکند آیات

توجه دانی ذوق صبرای شیشه دل	خاصه صبر از بر آن نقش چگل
هفت سال ایوب با صبر و رضا	در بلا خوش بود با صیفت خدا
صبر سه تا شب متور داروش	صبر گل ناچار از فردا روش

و فرمود من اهل فاجر کان ادنی عقوبته الحرام کسیکه امید از فاجری و فاسقی دارد کمترین عقوبت آنکس آنست که محروم ماند و بمقصد خود نرسد و حضرت فرمود انما ان علیلان ابدان صحیح محتوی و طیل مخلط یعنی دو کس همیشه بیمار اند تندرست و صحیح که پرستند و بیمار که پرستند

فصل در بیان کشف کرامت آنحضرت

که پیش لا تعد ولا تحصى است و از جمله آنست که چون مامون دختر خود ام الفضل را با آن حضرت

از بوی آن بوی ندامت که جلالت را بر وی حرام کنم می باید که بعد از این مثال این سخنان بن گوئی و نه نویسی هاز کلمات قدسیه آنحضرت است ان قال لعالم بالنظم والمعین له والراضی به شرکاء یعنی عمل کننده ظلم و کسیکه مددگار ظالم و راضی بنظم باشد همه با شریک اند و ظلم یعنی ظالم و معین و راضی و همه ستگراند و فرمود یوم العدل علی الظالم اشد من یوم الجور علی المظلوم روز عدل و انصاف یعنی روز قیامت بر ظالم سخت تر است از روز ظلم او بر مظلوم و فرمود العلماء غیر بار بکثرة الجهال بنیم یعنی علماء و فضلا و خوا اند زیرا که جهلایان ایشان بسیارند و فرمود الصبر علی المصیبه مصیبه علی الشامت یعنی صبر کردن بر مصیبت در پنج است بر کسیکه بگروه دیگره شادی میکند آیات

از بوی آن بوی ندامت که جلالت را بر وی حرام کنم می باید که بعد از این مثال این سخنان بن گوئی و نه نویسی هاز کلمات قدسیه آنحضرت است ان قال لعالم بالنظم والمعین له والراضی به شرکاء یعنی عمل کننده ظلم و کسیکه مددگار ظالم و راضی بنظم باشد همه با شریک اند و ظلم یعنی ظالم و معین و راضی و همه ستگراند و فرمود یوم العدل علی الظالم اشد من یوم الجور علی المظلوم روز عدل و انصاف یعنی روز قیامت بر ظالم سخت تر است از روز ظلم او بر مظلوم و فرمود العلماء غیر بار بکثرة الجهال بنیم یعنی علماء و فضلا و خوا اند زیرا که جهلایان ایشان بسیارند و فرمود الصبر علی المصیبه مصیبه علی الشامت یعنی صبر کردن بر مصیبت در پنج است بر کسیکه بگروه دیگره شادی میکند آیات

چو بنی امیه از کوفه فرستادند تا حضرت علی را بکشند
 و در راه کوفه رسیدند و آنجا آمدند و حضرت علی را در کوفه
 در میان کوفته ها دیدند و آنرا در کوفه کربلا خوانند
 و در آنجا در کوفه کربلا در کوفه کربلا در کوفه کربلا

نواح کرد همراه آنحضرت ساخت تا بعد نینبر در چون بکوفه رسید آخر در نزول فرمود و بسجده
 درآمد که در صحن آن درخت سدر بود که هنوز باری نیاورده کوزه آب طلبید و در پنج
 آن درخت وضو ساخت بعد از آن با مردم نماز شام گذارد بعد از فراغ در وقت
 بیرون آمدن به پاس آن درخت رسیده میوه تازه بار آورده بود شیرین و نلایق
 مردم آنرا به تبرک گرفتند و میخوردند و از آنجمله آنست که یکی در سلف گفته که در عراق
 بودم شنیدم که کسی در شام دهنو پیغمبری کرده است و بنها آهنی بر او ستاده آورده
 و رفلان جامه بدس است با آنجا رفتم و در بان را چیره دادم و پیش روی رفتم و بر او
 یا عقل و قلم تمام یافتم از او پرسیدم که قصه تو چون بوده است گفت من هر که بودم
 از شام بعبادت مشغول در آن مسجدی که میگونی مبارک حضرت امام حسین علیه السلام
 آنجا نصب کرده بودند یک شب رؤی بقبله نشسته و به ذکر خدا مشغول بودم ناگاه
 دیدم که شخصی پیش روی من آمد و گفت بر خیز بر خاستم مرا اندک راه به برد خود را
 در مسجد کوفه دیدم فرمود که میدانی که این کدام جائے است گفتم بلے مسجد کوفه است
 در نماز ایستاد و من نیز در نماز ایستادم چون از نماز فارغ شد بیرون آمدم و من نیز
 با او بیرون آمدم اندک برفت من نیز بر رفتم خود را در مسجد رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم یافتم بر روضه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سلام کردم و در نماز
 ایستادم من نیز در نماز ایستادم پس بیرون آمدم من نیز بیرون آمدم اندک راه رفتم
 و خود را در مسجد کوفه یافتم طواف کردم من نیز طواف کردم پس بیرون آمدم من نیز بیرون آمدم

این روایت در بعضی نسخ آمده است
 و در بعضی نسخ آمده است
 و در بعضی نسخ آمده است
 و در بعضی نسخ آمده است

۲۹۵

این روایت در بعضی نسخ آمده است
 و در بعضی نسخ آمده است
 و در بعضی نسخ آمده است
 و در بعضی نسخ آمده است

این روایت در بعضی نسخ آمده است
 و در بعضی نسخ آمده است
 و در بعضی نسخ آمده است
 و در بعضی نسخ آمده است

این باب بین احوال و عقاید بسیار ...
 کلمات و اصطلاحات بسیار ...
 در بیان عقاید و مذاهب ...
 کلمات و اصطلاحات بسیار ...

از نظر من قاضی شده من خود را در آن موضع یافتم از شام که بعبادت مشغول نمی بودم
 از این حال در تعجب ندم و هیچ ندانستم که آنکه بود چون سال آئینده آنوقت رسید باز
 آن شخص پیدا شد و مرا همراه برد و هر چه در سال گذشته کرده بود بجا آورد و چون
 در وقت مفارقت سوگند بروی دادم که آن خدایکه ترا بر آنچه مشاهده کردم
 قدرت داده است مرا بگوئی که تو کیستی فرمود که من محمد بن علی بن موسی جعفرم چون با او
 قصه آنرا با آنان که نزد من ترددی داشتند باز گفتم خبر بوالی شام رسید مرا متهم
 داشتند بآنکه دعوی نبوت میکنی مرا بند بر نهادند و همراه خود تا باینها آوردند و روی
 گوید که بوالی شام رقعہ نوشتم و عرض حال این متهم کردم بر پشت رقعہ نوشت که آنکس را
 که در یک شب ویرا از شام بگفته برد و از کوفه بفرستید و از مدینه بکه و از کبه به شام بگویند
 که ویرا از حبس خلاصی دهد این سخن بسیار بر من گران آمد مغموم و محزون گردیدم
 چون با عداد کردم بجای حبس روان شدم تا ویرا از آن حال آگاه گفتم لشکر بآن
 و نگاهبانان را و اضطراب تمام یافتم پرسیدم که حال چیست گفتند این شخص
 که دعوی نبوت کرده بود ویرا حبس کرده بودند و دشمن غائب شده نمیدانم که
 ویرا زمین فرود برده است یا مرغان به هوا برده اند **آیات**

آنکه بر افلاک رفتار شن بود	بر زمین رفتن چه دشوار شن بود
دامن او گیر زوتر بیگمان	تا در هی از فتنه خسران زمان

و از آنجمله آنت که شخصی گفته است که بر حضرت امام محمد تقی علیه السلام در آدم

کلمه اول است که چون بگویم ...
 کلمه اول است که چون بگویم ...
 کلمه اول است که چون بگویم ...
 کلمه اول است که چون بگویم ...
 کلمه اول است که چون بگویم ...

کلمات و اصطلاحات بسیار ...
 در بیان عقاید و مذاهب ...
 کلمات و اصطلاحات بسیار ...

حضرت امام علی علیه السلام در کوفه
 در روز نهم از جمعی از اصحاب
 فرمود که من در این شهر کوفه
 در روز نهم از جمعی از اصحاب
 فرمود که من در این شهر کوفه
 در روز نهم از جمعی از اصحاب
 فرمود که من در این شهر کوفه

و فوفضائل مکالمات آن معدن خیرات و سعادت نایره در کانون سینه نفاق گنجینه اش
 مشتعل شد و در صدر دفع آنحضرت در آمد و او را از مدینه به بغداد و طلبید آنحضرت
 هنگام آمدن به بغداد حضرت امام علی المتقی علیه السلام را وصی و خلیفه و با شصتین خود گردانید
 و در حضور اکابر شیعیه و ثقات اصحاب خود نص صریح بر امامت آنحضرت نمود و کتب
 علوم الهی اسطر و آثار حضرت رسالت پناهی و سایر پیغمبران را بفرزند پسندیده خود
 تسلیم نمود و دل بر شهادت نموده آن فرزند گرامی را وداع کرد و بابل پر خون شهادت
 تربت مقدس خود اختیار نمود و روانه بغداد گردید و در روز نهم محرم سال
 دوست و بیستم هجری داخل بغداد شد و معتصم در همین سال آنحضرت را شهید کرده و بعضی
 گفته اند که واثق باشد که بعد از معتصم خلیفه شد آنحضرت را شهید کرد و وفات آنحضرت در
 آخر ماه ذی قعد سال دوست و بیستم هجرت واقع شد و بعضی روز شنبه بیستم ماه ذی قعد گفته اند
 و بعضی سه شنبه پانزدهم ذی قعد گفته اند و در آنوقت از عمر شریف آنحضرت بست پنج
 سال و دو ماه کسری گذشته بود و موافق مشهور مدت امامت آنحضرت هفتده سال و کسری
 بوده است و این فخر آشوب روایت کرده است که در وقت وفات والد بزرگوار
 هفت سال و چهار ماه و دو روز از عمر شریفش گذشته بود مدت امامتش هجده سال بست
 کم بود و در کشف الغمه روایتی نقل کرده است که وفات آنحضرت در روز سه شنبه
 پنجم ماه مذکور واقع شد و به روایت دیگر از محمد بن سنان روایت کرده است که عمر
 شریف آنحضرت در وقت وفات بست و پنج سال و دو ماه و دو روز بود و ولادت

در روز نهم از جمعی از اصحاب
 فرمود که من در این شهر کوفه
 در روز نهم از جمعی از اصحاب
 فرمود که من در این شهر کوفه
 در روز نهم از جمعی از اصحاب
 فرمود که من در این شهر کوفه
 در روز نهم از جمعی از اصحاب
 فرمود که من در این شهر کوفه
 در روز نهم از جمعی از اصحاب
 فرمود که من در این شهر کوفه
 در روز نهم از جمعی از اصحاب
 فرمود که من در این شهر کوفه

حضرت امام علی علیه السلام در کوفه
 در روز نهم از جمعی از اصحاب
 فرمود که من در این شهر کوفه
 در روز نهم از جمعی از اصحاب
 فرمود که من در این شهر کوفه
 در روز نهم از جمعی از اصحاب
 فرمود که من در این شهر کوفه
 در روز نهم از جمعی از اصحاب
 فرمود که من در این شهر کوفه
 در روز نهم از جمعی از اصحاب
 فرمود که من در این شهر کوفه